

زن پولدار

کتابی ویژه خانم‌ها در امر سرمایه‌گذاری

مؤلف: کیم کیوساکی

مترجم: داود نعمت‌اللهی

نشر معیار اندیشه

سرشناسه : کیوساکی، کیم، Kiyosaki, Kim
 عنوان و نام پدیدآور : زن پولدار: کتابی ویژه خانم‌ها در امر سرمایه‌گذاری
 /نوشته کیم کیوساکی؛ مترجم داود نعمت‌اللهی.
 مشخصات نشر : تهران: معیار اندیشه، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری : ۲۵۲ ص.
 شابک : 978-964-6617-86-5
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
 یادداشت: عنوان اصلی: Rich Woman: a book on investing for women
 موضوع : زنان - امور مالی شخصی.
 موضوع : ثروت -- جنبه‌های روانشناسی.
 موضوع : نقش جنسیت -- جنبه‌های اقتصادی.
 شناسه افزوده : نعمت‌اللهی، داود، ۱۳۳۲ - ، مترجم.
 رده‌بندی کنگره : HG۱۷۹/ک۹ز۹ ۱۳۸۶:
 رده‌بندی دیویی : ۳۳۲/۰۲۳۰۰۸۲:
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۱۳۶۵

۶۶۴۹۵۷۹۷-۶۶۴۱۳۹۷۰

نشر معیار اندیشه

نام کتاب: زن پولدار

مؤلف: کیم کیوساکی

مترجم: داود نعمت‌اللهی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بهاء: ۴۰۰۰ تومان

صفحه آرای: جهان فارس؛ ۱۷۲۷-۶۶۴۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۱۷-۸۶-۵

فهرست مطالب



عنوان	صفحه
پیشگفتار اول	۷
پیشگفتار دوم	۱۱
مقدمه	۱۵
فصل اول: ناهار با دخترها	۲۲
فصل دوم: آن دخترها	۴۱
فصل سوم: سرگذشت من	۵۱
فصل چهارم: ۲۰ سال پیش در جزایر هاوایی	۶۹
فصل پنجم: قضیه مهمتر از پوله	۷۷
فصل ششم: وقت ندارم	۹۲
فصل هفتم: استقلال مالی یعنی چه؟	۱۰۹
فصل هشتم: به اندازه کافی باهوش نیستم	۱۲۳
فصل نهم: چگونه فوری باهوش شویم	۱۳۹
فصل دهم: زبانم از ترس بند آمده است!	۱۴۹
فصل یازدهم: چقدر پول دار هستید؟	۱۶۵
فصل دوازدهم: پولشو ندارم	۱۷۹

فصل سیزدهم: درباره پول بیشتر بدانیم.....	۱۹۷
فصل چهاردهم: همسرم علاقه مند نیست.....	۲۰۵
فصل پانزدهم: چرا زنها سرمایه گذاران بزرگی می شوند؟.....	۲۲۵
فصل شانزدهم: آماده شروع هستم.....	۲۴۳
فصل هفدهم: نود درصد موفقیت، فقط حضور به هم رساندن است.....	۲۵۱
فصل هجدهم: بگذار این روند شروع بشه.....	۲۶۳
فصل نوزدهم: سه نوع مرد یا سه نوع سرمایه گذاری.....	۲۷۹
فصل بیستم: چهار عامل کلیدی.....	۲۹۵
فصل بیست و یکم: پنج عامل کلیدی.....	۳۱۳
فصل بیست و دوم: برنامه را به من نشان دهید.....	۳۳۱
فصل بیست و سوم: تخته گاز!.....	۳۴۳
فصل بیست و چهارم: میهمانی شام با دخترها.....	۳۵۵
کلام آخر.....	۳۶۱

پیشگفتار اول

نوشته: رابرت کیوساکی



ضرب المثلثی می‌گوید: «پشت سر هرد مرد موفق، زنی قدرتمند ایستاده است.» در مورد من قطعاً این ضرب المثل صدق می‌کند. موفقیتی که در حال حاضر دارم، اگر به خاطر همسر، کیم، نبود، هرگز به دست نمی‌آوردم. گاهی اوقات از خودم می‌پرسم که اگر او همسر من نبود، اکنون کجا بودم.

هنگامی که با کیم آشنا شدم، اعتراف می‌کنم زیبایی ظاهر او بود که مرا جذب کرد. در اولین قرار ملاقات، متوجه شدم که فقط ظاهر او زیبا نبود. کله‌اش کار می‌کرد و بسیار باهوش بود. کم‌کم که بیشتر با هم آشنا شدیم، پی بردم که باطن او زیباتر از ظاهرش است و در اینجا بود که عاشق او شدم. اگر همزاد داشتن صحت داشته باشد، اعتقاد دارم که همزاد را یافته‌ام.

با این وجود، در اوقات سختی و مشقت بود که متوجه شدم زن

با اراده‌ای است. در آن هنگام یاور ما قدرت باطنی او بود و بدون تردید بدون او نمی‌توانستم بر آن سختی‌ها غلبه کنم. بسیار اتفاق می‌افتاد که پول نداشتیم، سقفی از خودمان بالای سرمان نبود و وسیلهٔ ایاب و ذهاب نداشتیم، و در آن اوقات، کنار من می‌نشست و اجازه می‌داد که مانند پسر بچه‌ای گریه کنم. کیم از من شجاع‌تر و بااراده‌تر بود. او کسی بود که هرگز ایمانش به من را از دست نمی‌داد، در حالی که در بیشتر اوقات من شخصاً ایمانم را به خودم از دست می‌دادم.

مثل اکثر زن و شوهرها، اختلاف‌ها و مشاجره‌های خاص خودمان را داریم. یک زوج استثنایی نیستیم و مسلماً یک زندگی رویایی و خالی از اشکال نداریم. با این وجود، یکی از بزرگترین ویژگیهای دوران سخت زندگیمان همواره این بوده که در فراز و نشیب‌ها و خطاها حس احترامی نسبت به او پیدا می‌کنم که از عشق من به او سرچشمه می‌گیرد. او زنی خودساخته است. به حمایت من نیازی ندارد. کیم زنی امروزی، بانشاط، جالب، ثروتمند، مهربان، دوست داشتنی، جذاب و مستقل است.

هنگامی که گلف بازی می‌کنیم، همواره از سکوی مخصوص مردان توپ را می‌زند و به خاطر زن بودن انتظار ندارد که برایش استشنا قائل شده و از امتیاز مخصوص بازی زنان استفاده کند. متأسفانه اغلب بهتر از من بازی می‌کند و امتیاز بیشتری می‌گیرد. خدا را شکر که پس از برنده شدن هرگز پیروزی‌اش را به رخ من نمی‌کشد.

هنگامی که با هم آشنا شدیم، من به جز مقدار زیادی بدهی، یک دنیا خطا و اشتباه، درسهای بزرگی که باید در زندگی یاد می‌گرفتم و یک رؤیا، هیچ چیز دیگری نداشتیم. با این وجود، او مشتاق بود که شریک زندگی من باشد. اگر چه هیچ نداشتیم، ولی او مایل بود تا به من کمک کند تا رؤیاهایم تحقق یابد. امروز هر دو پا را فراتر از رؤیاهای اولیه گذاشته و اخیراً به رؤیایی دست یافته‌ایم که هرگز در خواب هم تصورش را نمی‌کردیم.

می‌دانم که او به خاطر پول با من ازدواج نکرده چون در آغاز زندگی مشترکمان پولی نداشتم. در ارتباط با سرمایه‌گذاری، همه آن چیزی را که به او آموختم همان بود که بابای پولدار من به من آموخته بود. او سرمایه‌گذاری را خیلی زود و به آسانی یاد گرفت. امروز در سرمایه‌گذاری فوق‌العاده بهتر از من است و در مقایسه با من، معامله‌های بسیار بزرگتری را انجام می‌دهد. او یک زن خودساخته است، یک زن پولدار.

به همین علت به خود می‌بالم که برای اولین کتاب از کتابهای مطمئناً بی‌شمار او این پیشگفتار را می‌نویسم. او الگوی مجسم من از یک زن امروزی است. او شوخ‌طبع، بامحبت، مهربان، زیبا، مستقل، باهوش و پولدار است. در رابطه با پول و سرمایه‌گذاری، به خوبی می‌داند که چه می‌گوید. من خود شاهد بوده‌ام که چگونه از زن جوانی که درباره پول و سرمایه‌گذاری هیچ اطلاعی نداشت، رشد کرده و تبدیل به زنی شده که اکنون پولدار است و حرف اول را در این زمینه می‌زند. کیم عالم با عمل است. من با نهایت افتخار این پیشگفتار را برای بهترین دوستم، شریک تجاری‌ام و همسر، کیم، می‌نویسم.

پیشگفتار دوم

نوشته: شارون لچر



کیم بیش از ۱۰ سال است که دوست و شریک تجاری ام می باشد. برای من باعث افتخار است که او از من درخواست کرد تا این پیشگفتار را نوشته و تجربیاتی که با او داشته ام و همچنین عشق و علاقه او به این کار را در اختیار خوانندگان قرار دهم.

بسیاری بلافاصله فکر می کنند که برای کیم ساده است که به سرمایه گذاری بپردازد چرا که او همسر رابرت است. این جمله را بسیار شنیده ام: «گفتنش واسه تو آسونه». اما همسر مردی آنچنان قابل توجه و پرجاذبه بودن در واقع کار موفق شدن و مستقل بودن را برای یک زن مشکل تر می کند. کیم بیش از ۲۰ سال در کنار رابرت بوده و با او به سرتاسر دنیا سفر کرده و میلیونها نفر را درباره پول و سرمایه گذاری آموزش داده است. در خلال این سالها او بر روی اجرای طرح سرمایه گذاری خودش تمرکز کرده و یک امپراطوری چند میلیون دلاری شخصی را در زمینه مستغلات به وجود آورده است.

می توانم صادقانه بگویم که کیم زنی به شدت مستقل است و

دلبستگی او برای کمک به سایر زنان به منظور به دست آوردن استقلال مالی، اساس روحیه او را تشکیل می‌دهد. برای کیم خیلی آسان بود که در سایه موفقیت شرکت ما و سایر سرمایه‌گذاری‌هایش از یک زندگی خوب برخوردار شود. ولی در عوض، پس از آنکه استقلال مالی خود را به دست آورد، هم اکنون تلاش خود را وقف تشویق سایر زنان کرده تا زندگی مستقل مالی خود را در اختیار بگیرند.

هنگامی که شرکت بابای پولدار را تازه تأسیس کرده بودیم، رابرت، کیم و من می‌دانستیم که بهترین راه برای موفقیت مارک تجاری «بابای پولدار» آن است که رابرت سخنگوی آن باشد. او چهره سرشناس و نویسندهٔ پر فروش در پشت صحنهٔ «بابای پولدار» بوده است و خواهد بود. کیم و من هر دو با اشتیاق تصمیم گرفتیم که از رابرت در حاشیهٔ ایجاد شرکت حمایت کنیم و شرکت را به وضعیت کنونی برسانیم. ما بیش از ۲۳ عنوان مختلف محصولات از بابای پولدار را به بیش از ۴۵ زبان چاپ و منتشر کردیم و در بیش از ۹۶ کشور مختلف به فروش رساندیم، و به مدت بیش از ۵ سال بابای پولدار و بابای بی‌پول^(۱) را در حد پر فروش‌ترین کتاب در مجلهٔ نیویورک تایمز نگه داشتیم و سپس فکر کردیم که وقت آن رسیده است تا اهداف جدیدی را برای شرکت و خودمان تعیین کنیم.

در طول سال گذشته، رابرت بارها به من و کیم گفت: «از هر دوتون متشکرم. به تحقق رؤیاهای من کمک کردید، اکنون نوبت شماست. زمان مناسب فرا رسیده که روی خواستهٔ خودتان تمرکز کنید.» «زن پولدار» دربارهٔ زن و سرمایه‌گذاری با این کتاب آغاز می‌شود و کیم و من تصمیم داریم تا عناوین مختلفی را با سایر کتابهای «زن پولدار» ارائه دهیم. در آینده نزدیک با کتابی که من در حال نوشتن آن هستم، برنامه «خانوادهٔ پولدار» را شروع می‌کنیم. دلبستگی کیم تشویق همهٔ زن‌هاست به

اینکه از لحاظ مالی مستقل شوند. دلبستگی من کمک به والدین است تا فرزندان خود را به گونه‌ای تربیت کنند که قادر شوند در جهان مالی آینده نه تنها ادامه حیات دهند، بلکه با موفقیت در آن به تلاش بپردازند.

در عین حال که کتاب را می‌خوانید، یکی از شخصیت‌هایی را که کیم معرفی می‌کند با شخصیت خودتان هماهنگ می‌یابید. او بسیاری از عذر و بهانه‌هایی را که ما زن‌ها برای خودمان و دیگران می‌تراشیم که چرا سرمایه‌گذاری نمی‌کنیم، مورد بررسی قرار می‌دهد؛ از قبیل:

- شوهرم از من نگهداری می‌کند.
- در شغل خودم به سختی کار می‌کنم.
- من مزایای یک شغل را می‌خواهم.
- وقتش ندارم.
- پولش ندارم.
- به اندازه کافی باهوش نیستم.
- بچه‌هایم به من نیاز دارند.
- نمی‌خواهم به زحمت بیافتم.

کیم هر کدام از این عذر و بهانه‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه می‌توانید بر آنها غلبه کنید.

هیچ‌کس به امید طلاق، ازدواج نمی‌کند. بسیاری از زن‌ها روابط زناشویی ناخوشایند و ناسالم را به دلایل مادی تحمل می‌کنند.

در یک شغل، هرچه موفق‌تر باشید، گرفتارتر هستید و وقت کمتری خواهید داشت تا به تلاش‌های دیگر بپردازید. از طرف دیگر، هرچه در سرمایه‌گذاری موفق‌تر باشید، وقت آزاد بیشتری خواهید داشت تا از زندگی لذت ببرید. به جای آنکه شما برای پول سخت کار کنید، سرمایه‌گذاری‌های شما سخت برای شما کار کرده و پول مورد نیاز شما را تأمین خواهد کرد.

در خلال چند هفته اخیر، هم یک دوست خوب و هم پدرم را از دست دادم. همسر آن دوستم، که دوست من است، و مادرم هر دو اکنون احساس ترس و تنهایی می‌کنند. آنها هر دو قبل از ازدواج شاغل بودند و بسیار باهوش هستند. اکنون باید هر دو یاد بگیرند که وضع مالی خود را سر و سامان دهند. این دو اتفاق واقعاً نشان می‌دهند که چرا زنها باید سرمایه‌گذاری کردن را یاد بگیرند.

زندگی برای همه ما چالش‌های دور از انتظاری را به وجود می‌آورد. این کتاب به شما نشان خواهد داد که چگونه می‌توانید در رویارویی با هر چالشی به خودتان متکی باشید. صرف‌نظر از اینکه اهل کجا هستید، تحصیلاتتان در چه زمینه بوده، در حال حاضر چقدر پول دارید، و یا عذر و بهانه شما چیست. این کتاب به شما نشان خواهد داد که به چه نوعی از شجاعت نیاز دارید تا زندگی خود را تغییر دهید.

برای یادگیری، راهی بهتر از تجربه سراغ دارید؟ کیم به شما می‌گوید که در آغاز سرمایه‌گذاری با چه ترس‌هایی مواجه شده، چگونه بر آنها غلبه کرده و در نهایت چگونه امپراطوری مالی خودش را مستقل از بابای پولدار ایجاد کرده است. شاید شما مادری باشید که اخیراً طلاق گرفته‌اید، یا زن تنهایی باشید که روزهای پیری را سپری می‌کنید، یا تازگیها شوهرتان فوت کرده است، یا زن خوشبخت شوهرداری باشید که از زندگیتان راضی هستید، ولی نگران هستید که در دوران بازنشستگی پول کافی نداشته باشید. بدانید که تنها نیستید.

مشکل‌ترین مرحله، اغلب برداشتن گام اول است. با کنترل آینده مالی خود، اعتماد به نفس مورد نیاز را به دست خواهید آورد تا در سایر حیطه‌های زندگی از آن کمک بگیرید. تنها با اعتماد به نفس بیشتر است که می‌توانید آزاد باشید. آزادانه عمل کنید و به خواسته‌های خود جامه عمل ببوشانید.

مقدمه



چرا کتابی فقط برای زن‌ها؟

در حرفه سرمایه‌گذاری «چگونه» سرمایه‌گذاری کردن، یعنی چگونه ملک اجاره‌ای را خریدن، چگونه سهام را انتخاب کردن، یا چگونه بازپرداخت خوبی در قبال سرمایه‌گذاری به دست آوردن، موضوعاتی هستند که برای مردان و زنان به طور مشترک مطرح می‌باشند. چه سهام، اوراق قرضه، و چه ملک برایشان فرق نمی‌کند که شما زن هستید یا مرد که مبادرت به خریدن، فروختن، نگهداری، بازسازی، و یا اجاره می‌کنید.

بنابراین چه نیازی هست که کتابی مخصوص زنان در سرمایه‌گذاری ارائه شود؟ پاسخ این است که در رابطه با پول، از لحاظ تاریخی، جسمی، ذهنی و احساسی زنان و مردان متفاوت هستند.

مهمترین علت اینکه زن‌ها امروزه در رابطه با پول و سرمایه‌گذاری در بی‌خبری کامل به سر می‌برند، همین تفاوت‌ها هستند. این تفاوت‌ها عللی هستند که جنسیت‌ها را از هم جدا کرده و دلیل اختصاص یک کتاب به زن‌ها نیز از همین علل سرچشمه می‌گیرد.

متنفرم که کسی بهم بگه چه کار باید بکنم

عنوان فرعی این کتاب مستقیماً از دل من برمی‌خیزد. یک روز بعد از ظهر من، رابرت و تعدادی از دوستانمان سر میز ناهار بودیم که موضوع این کتاب به میان آمد. زن پولدار به طور قطع عنوان اصلی کتاب بود ولی هنوز تصمیمی در مورد عنوان فرعی این کتاب نگرفته بودیم. چند نظر متفاوت را مطرح کردیم.

سپس رابرت رو به من کرد و گفت: «بگو بینم، چرا اینقدر مصمم هستی که از لحاظ مالی مستقل باشی؟ این چیز تازه‌ای نیست و همیشه در وجود تو بود. این موضوع در اعماق وجودت ریشه دارد. دلیلت چیه؟ از نظر تو، اهمیت این موضوع در کجاست که باید علیرغم همه مشکلات، روی این موضوع اینقدر پافشاری کنی؟ انگیزه‌ات چیه؟ به ما هم بگو.»

دوست من، سوزی، در کنارم نشسته بود. او و من به شدت هم‌فکر هستیم. به همین علت، تقریباً به طور همزمان نگاهی به هم کردیم و گفتیم: «من فقط متنفرم که کسی بهم بگه چی کار باید بکنم.» ما دو نفری بلافاصله از جا پریدیم و داد سخن سر دادیم که چقدر این موضوع برایمان غیرقابل تحمل است و مثالهای گوناگونی را ارائه کردیم که دیگران به ما گفته‌اند که چه باید بکنیم و ما نیز عکس‌العمل نشان داده‌ایم و گفته‌ایم که چرا هرگز اجازه نمی‌دهیم که هیچ شخص دیگری زندگی ما را به ما تحمیل کند. (میدانم زنهای بسیاری هستند که دقیقاً می‌فهمند که من چه می‌گویم. حتی ممکن است شما هم یکی از آنها باشید.)

ما حرف زدن را متوقف کردیم. من نگاهی به دور میز انداختم، همه ساکت بودند و زیرلب می‌خندیدند. رابرت گرفت: «مث اینکه عنوان فرعی کتابت روهم پیدا کردی.»

از وقتی که بچه بودم

برای من این مسئله تازگی ندارد. یادم می‌آید از زمانی که در کودکستان بودم برایم مشکل بود که فرمانبرداری کنم. هیچ‌کس به اندازه من به راهرو فرستاده نمی‌شد. امروزه آن را استراحت اجباری می‌نامند. من نمی‌خواستم در کلاس چرت بزنم. می‌خواستم با دوستانم بازی کنم. «برو تو راهرو». من می‌خواستم نقاشی کنم و دوست نداشتم به داستان‌گوش کنم «برو تو راهرو» و خواهش می‌کنم مرا وادار نکنید تا غذای بوفه را بخورم. من دوست ندارم این غذا را بخورم. «می‌دونم، برو تو راهرو و همونجا بایست.»

معلم می‌گفت که من لجوج هستم. اما فقط دوست نداشتم که کسی به من بگوید که چه کار کنم. من دو مرتبه از اولین شغل تمام وقت خود خارج از دانشگاه اخراج شدم. دو مرتبه از یک شغل، مسئله این نبود که تنبل بودم یا کفایت نداشتم. بلکه برعکس، بسیار هم شوق یادگیری داشتم، و به همین علت بود که مجدداً استخدام می‌شدم. اما غریزه‌های طبیعی من به گونه‌ای بودند که نمی‌توانستم سرزنش را تحمل کنم. فقط کمی بیش از اندازه مستقل بودم و البته در ۲۱ سالگی همه پاسخ‌های مربوطه را فهمیدم. علاوه بر آنکه از فرمانبرداری تنفر داشتم، روش کار آن شرکت برای موفقیت آینده‌ام مناسب نبود.

این مسئله چنان در وجودم ریشه دوانده بود که هرگاه کسی با قاطعیت از من می‌خواست که کاری را انجام دهم، حتی اگر اطمینان داشتم که آن کار به نفع من است، از انجام آن خودداری می‌کردم چون دوست نداشتم کسی به من بگوید که چه کار باید بکنم.

بلی، درست است. این مسئله مشکلات چندی را در زندگی من به وجود آورده است، و همین هم باعث شده که بسیار مستقل باشم،

بخصوص در زمینه مالی.

شاید این ضرب‌المثل را شنیده باشید که: «هر کسی پول داره، حکم صادر می‌کنه.» به نظر من، شخصی که پول دارد، می‌تواند به دیگران بگوید که چه باید بکنند. بنابراین از همان عنفوان جوانی تصمیم گرفتم که حکم صادر کنم و به دیگران دستور دهم، نه اینکه دیگران برایم تعیین تکلیف کنند.

کارهای احمقانه‌ای که ما زنها می‌کنیم

یک روز بعد از ظهر رابرت وارد خانه شد و دید که من بر سر تلویزیون فریاد می‌کشم و می‌گویم: «بیدار شو. احمق نباش. مَث یه دختر کوچولوی احمق رفتار نکن. کی می‌خوای بزرگ بشی؟»

رابرت به من خندید و گفت: «چی شده، چه خبره؟»

در حالی که از کوره در رفته بودم، گفتم: «وقتی می‌بینم که زنها در مورد پول اینقدر احمقانه رفتار می‌کنن، دیوونه می‌شم. این زن داره از یه آدم کاملاً غریبه، از یه برنامه‌ریز امور مالی در تلویزیون، که فقط به فکر خودش، سؤال می‌کنه که با چند هزار دلار پس‌اندازی که داره، چی کار می‌تونه بکنه. اون هم داره راهنمایی غلط می‌کنه. بعد اون زن هم می‌گه، (اوه ممنونم، همین کار رو می‌کنم.) چقدر احمقانه است. اون زن نمونه خوبی که نشون می‌ده ما زنها در رابطه با پول و سرمایه‌گذاری چقدر قالبی و متحجر فکر می‌کنیم.»

رابرت پوزخندی زد و گفت: «حرفای اون زن قطعاً به نظرت آشناست. شاید زنها حتی خبر ندارن دارن چی کار می‌کنن. این فرصتی است برای تو که این موضوع رو براشون روشن می‌کنی.»

حرف من این است که تأکید کنم چقدر ضرورت دارد که برای هر نوع وقایع احتمالی آماده باشید و شما را تشویق کنم که در مورد اینکه برای آینده مالی خودتان به چه کسی یا به چه چیزی وابسته هستید، با خودتان روبرو بوده و حقیقت را به خودتان بگویید.

فهرستی از کارهای احمقانه

حرفهای آن زن قطعاً برایم آشنا بود. چون ما زنهای حقیقتاً کارهای احمقانه و مسخره‌ای در زندگی‌مان انجام می‌دهیم و همه آنها در رابطه با پول است. فکر می‌کنم وقت آن رسیده که کمی در این موضوع باهوش‌تر عمل کنیم.

فکر می‌کنید منظور من این است که زنهای احمق هستند؟ مسلماً نه. هیچ خطایی از این بالاتر نیست. من می‌گویم که ما کارهای احمقانه و دور از ذهنی می‌کنیم که اکثر آنها رابطه مستقیم با پول دارد.

در زیر فهرستی از کارهای احمقانه‌ای که ما زنهای در رابطه با پول انجام می‌دهیم، ارائه می‌شود:

- به خاطر پول ازدواج می‌کنیم.
- زندگی‌های زناشویی بد را تحمل می‌کنیم چون می‌ترسیم که از لحاظ مالی نتوانیم روی پاهای خود بایستیم.
- به مردها اجازه می‌دهیم که درباره امور اساسی پولی برای ما تصمیم‌گیری کنند.
- این خیال باطل را می‌پذیریم که در رابطه با پول مردها بهتر از ما عمل می‌کنند.

- در تصمیم‌های مالی مردها چون و چرا نمی‌کنیم چون نمی‌خواهیم شخصیت آنها را خرد کرده و تشنج ایجاد کنیم.
- چون قبول نداریم که ما زنها به اندازه کافی باهوش هستیم، از خبرگان فرضی چاره‌جویی می‌کنیم.
- ساکت می‌مانیم تا آرامش زندگی به هم نخورد.
- ما استخوان در گلو و خار در چشم همه چیز را تحمل می‌کنیم چون (حداقل از لحاظ مالی) تأمین هستیم.
- مردان ما را به خاطر زنان جواتر رها می‌کنند، چون بیش از حد صبور هستیم.
- امیدواریم که آقا روزی عوض بشود.
- ما به زندگی متوسط تن در می‌دهیم در حالی که آنچه را واقعاً می‌خواهیم یک زندگی عالی است.
- آقا در خیابان گم می‌شود ولی از کسی آدرس نمی‌پرسد، ما هم دنبال ایشان به راه می‌افتیم.
- ما خودمان را دست کم می‌گیریم.
- هرگونه تبعیضی را در محیط کار می‌پذیریم تا سرانجام سر برج شود و حقوق را بگیریم.
- اگر اضافه‌کاری کنیم و پیش بچه‌ها نباشیم، احساس گناه می‌کنیم.
- در حالی که استحقاق ارتقاء شغلی را داریم، صدایمان را در نمی‌آوریم، تا شغل خود را از دست ندهیم.
- به دریافت حقوق کمتر از همکاران مرد رضایت می‌دهیم تا شغل ما را از دستمان نگیرند.
- از رفتن به تماشای بازی فوتبال یا تکنوازی موسیقی بچه‌ها خودداری می‌کنیم چون باید کار کنیم.
- همواره در فکر آینده هستیم و می‌گوئیم: «بالاخره روزی...»

بسیار از ما زنها یک یا تعداد بیشتری از این کارهای احمقانه را انجام داده‌ایم. حقیقت تلخ این است که بسیاری از ما به خاطر پول خودمان را می‌فروشیم. جرم واقعی، اثر بدی است که این کار روی عزت نفس، اعتماد به نفس و ارزش شخصی ما می‌گذارد.

بلی، این کتاب دربارهٔ زنان و سرمایه‌گذاری است. اما درحقیقت فراتر از اینها است. این کتاب دربارهٔ کنترل زندگی زن‌هاست. دربارهٔ وقار و احترام به خود در آنان است.

مرد، خانواده، شرکت یا حکومت

عنوان فرعی این کتاب در اصل چنین بود: «برای زنهایی که اصرار دارند تا از لحاظ مالی مستقل باشند و برای حمایت از خودشان، نمی‌خواهند به یک مرد، خانواده، شرکت و یا دولت تکیه کنند.» حقیقتاً که این جوهرهٔ موضوعی است که این کتاب به آن می‌پردازد. در طول تاریخ به زنها آموخته بودند و انتظار داشتند که به خاطر رفاه مادی خودشان به شخص دیگری وابسته باشند. امروز زنها نباید در چنین موقعیت خطرناکی قرار بگیرند. زمانه عوض شده است.

مرد

از لحاظ تاریخی، ممکن نیست که دربارهٔ مردان، زنان و پول صحبت کنیم بدون اینکه ذکری از جنسیت به میان بیاید. جنسیت، پول و زنان چنان ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند که اغلب حتی نمی‌توانیم اثر یکی را روی دیگری تشخیص دهیم چون نسل اندر نسل اینگونه پرورش یافته‌ایم و این مسئله را به عنوان معیار در جامعه پذیرفته‌ایم.

در سن ۱۶ سالگی، در بعضی موارد حتی جوانتر، به عنوان یک زن یا دختر، از قدرت شگفت‌انگیزی که داریم، باخبر می‌شویم. در حالی که

پسرها هنوز در آن سن عجیب غریب و مضحک هستند و مثل بچه‌ها رفتار می‌کنند، ما دخترها آرام آرام متوجه می‌شویم که کم کم داریم برای خودمان خانمی می‌شویم.

اطمینان دارم که ما می‌توانیم «اون دختره» را در کلاس درس به خاطر بیاوریم که از دیگران پیشرفته‌تر بود. «اون دختره» در کلاس ما «ملودی» نام داشت. او در ۱۴ سالگی به خوبی آگاه بود که با دیگران تفاوت دارد، می‌دانست که از دخترهای دیگر سرتراست، و به هویت تازه کشف‌کرده خود می‌نازید.

حالا می‌فهمم که او استثنا بوده و به هنجار نبوده است. با این وجود، اکثر ماها، اگر صادق باشیم، اعتراف خواهیم کرد که دقیقاً می‌دانیم که در هنگام جوانی جنسیت ما چقدر می‌توانست قدرتمند باشد. کمی حرف زدن چه کارها که نمی‌توانست بکند.

همین تفاوت ما با مردان است که از همان آغاز زندگی به ما زنها چنین نیروی عظیمی را عطا می‌کند و شروع می‌کند تا به دیدگاههای ما شکل بدهد که چه کنیم و چگونه عمل کنیم تا آنچه را در این دنیا می‌خواهیم به دست بیاوریم و این فرمول تا زمانی که جوان هستیم، به خوبی جواب می‌دهد. اما زمان می‌گذرد و همه چیز عوض می‌شود.

نقطه عطف

۱۴ سال دارم. از مدرسه به خانه می‌آیم و از در جلوی ساختمان وارد خانه شده و صحبت‌های مادرم با یکی از بهترین دوستانش را در اتاق نشیمن می‌شنوم. همین طور که به طرف مادرم می‌روم، او زیرچشمی مرا می‌بیند و اشاره می‌کند که خلوت آنها را به هم نزنم. به آشپزخانه می‌روم تا چیزی بخورم. در حالی که پاکت شیر را از یخچال برمی‌دارم، به طور ناخواسته حرف‌های آنها را می‌شنوم.

کاملاً واضح بود که دوست مادرم، گلوریا، بسیار ناراحت بود. او

می گفت: «می دونستم که مشکل داشتیم. ولی به خاطر بچه ها فکر نمی کردم که واقعاً منو ترک کنه.»

مادرم پرسید: «اون چی گفت؟»

گلوریا جواب داد: «گفت که یک ساله که با زنی در شهر آشنا شده که خیلی از من جووتره. به قول خودش وقتی با اون زنه احساس قهرمانی می کنه. ظاهراً وقتی با منه احساس ناامیدی بهش دست می ده.»

مادرم پرسید: «از رابطه اونا خبر داشتی؟»

گلوریا گفت: «روراست بگم، به طرز مشکوکی پی برده بودم که خبرهایی هست، اما واقعاً نمی خواستم که از هیچی سردر بیارم. فقط امیدوار بودم که به رابطه عاشقانه زودگذر باشه و سرانجام همه چی به خوبی و خوشی تموم بشه.»

مادرم پرسید: «پس، در اعماق وجودت خبر داشتی؟»

گلوریا جواب داد: «آره، فکر می کنم می دونستم. اما پیش خودم، نمی خواستم قبول کنم و به روم بیارم. سالهاست که زندگی زناشویی ما تعریف زیادی نداره. در طی سالهای اخیر، وجوه اشتراک ما کمتر و کمتر شده. اون شغل خودش رو داره و من بچه هارو. اون به مسافرتها مشغول می ره و من تو خونه ام.»

مادرم پرسید: «بنابراین آگه زندگی زناشویی شما تعریفی نداشته و می دونستی که اون با زن دیگه ای رابطه داره، پس چرا به این زندگی ادامه دادی و جدا نشدی؟»

گلوریا بلافاصله جواب داد: «به خاطر بچه ها.»

مادرم با تعجب پرسید: «بچه ها؟ گلوریا، بچه های تو همه بزرگن. پسر ت همین تازگیها از دانشگاه فارغ التحصیل شده، دلایل دیگه ای باید باشه که به من نمی گی.»

گلوریا لحظه ای مکث کرد و سپس به آرامی گفت: «به خاطر پول

موندم. اگرچه زندگی زناشویی خوبی نداشتیم، ولی حداقل کسی بود که از نظر مالی منو تأمین کنه. از این فکر وحشت می‌کردم که باید روی پاهای خودم بایستم، ۲۰ ساله که کار نکردم. نمی‌دونم می‌تونم خودمو اداره کنم یا نه. درسته، زندگی زناشویی ما سالهاست که فروپاشیده ولی وجهه خودمو حفظ می‌کردم و حداقل از لحاظ مالی تأمین بودم.»

صدای گریه گلوریا را شنیدم. او می‌گفت: «روبه‌رو شدن با این حقیقت که ۴۵ سال دارم و تنها هستم، خیلی ترسناکه. چه جوری باید خرج خودمو تأمین کنم، نمی‌دونم. هرگز تو خواب هم نمی‌دیدم که تو همچنین شرایطی قرار بگیری.»

پاکت شیر را در یخچال گذاشته و به اتاق خودم رفتم. همان طور که از پله‌ها بالا می‌رفتم، صدای دوست مادرم را شنیدم که می‌گفت: «فقط نمی‌دونم که می‌تونم خودمو از نظر مالی تأمین کنم یا نه.» شنیدن این کلمات احساس بدی را در من به وجود آورد.

باخودم فکر کردم: «این نمونه‌ی زن در یه ازدواج بدفرجامه، و این ازدواج را تحمل می‌کنه چون واسه سیر کردن شکم خودش به شوهرش وابسته‌ست. در اون هنگام پی‌بردم اونطوری که من تصور می‌کردم زندگی الزاماً یه داستان تخیلی نیست که سراسر شادی و خوشبختی باشه. اون روز یادم میاد که تصمیمی گرفتم و به خود گفتم: هرگز تو زندگی به یه مرد یا هر شخص دیگه‌ای از لحاظ مالی وابسته نخواهم شد. و آن تصمیم همواره مرا در طول زندگی هدایت کرده است.»

شاید زمان عوض کردن آن فرمول قدیمی باشد

لطفاً فکر نکنید که من مخالف مردها هستم. من مردان را دوست دارم. فقط نمی‌خواهم از لحاظ مالی به آنها تکیه کنم. و امروز زنان بسیاری اینگونه فکر می‌کنند.

اغلب زنهایی را می‌بینم که در دهه ۴۰ سالگی یا ۵۰ سالگی طلاق گرفته و سخت در تلاش و کوشش هستند. داستان همان داستان کهنه و تکراری است: «وقتی جوان بودیم، خیلی خوشبخت بودیم. بعد بین ما فاصله افتاد و اون منو به خاطر زنی جووتر ول کرد، برای اولین باره که تنها زندگی می‌کنم.»

من خیلی خوش شانس هستم. پدر و مادرم الگوهای فوق‌العاده‌ای در زندگی من بوده‌اند. پیش از ۵۰ سال است که ازدواج کرده‌اند و من پیوسته به چشم معلمینی به آنها نگاه می‌کنم که به من آموخته‌اند که چگونه یک زندگی زناشویی پر از احترام، بادوام و بامحبت داشته باشم.

متأسفانه، بسیاری از زندگی‌های زناشویی از آزمایش زمان سربلند بیرون نمی‌آیند. میزان طلاق بالاست. از هر ۲ ازدواج یکی به طلاق می‌انجامد. من نمی‌گویم که روی طلاق برنامه‌ریزی کنید. می‌گویم که واقع‌گرا باشید و از لحاظ مادی روی پای خود بایستید تا موفق باشید. صرف‌نظر از اینکه چه پیش خواهد آمد، گلوریا برنامه جایگزین در زندگی نداشت. او فقط یک برنامه داشت و آن این بود: «به هر قیمتی شده زندگی زناشویی را تحمل کن تا در عوض یک زندگی مادی راحت داشته باشی.» فرمول استفاده از جوانی و جاذبه جنسی برای کسب جلب توجه و نفوذ دلخواه در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ سالگی نتیجه مطلوب را دارد. اما این فرمول در سنین ۴۰ سالگی، ۵۰ سالگی یا ۶۰ سالگی ما را به هدف نمی‌رساند. اگر فکر کنیم که مردها عوض می‌شوند، وقت را تلف کرده‌ایم. زمان آن فرارسیده که ما زنها خود را عوض کنیم. این فرمول که در زمان جوانی مؤثر بوده در سنین بالا اثر خود را از دست می‌دهد و برای بسیاری از ما وقت آن رسیده که فرمول خود را تغییر دهیم و در این معادله، پول همواره نقش کلیدی دارد. در حالی که در جوانی، جاذبه جنسی به ما قدرت می‌دهد، در سنین بالا پول به ما قدرت کنترل و برابری می‌بخشد.

کاترین هپبورن^(۱) این موضوع را به بهترین وجه خلاصه کرده و می‌گوید:

«ای زنان، اگر در شرایط انتخاب بین پول و جذابیت قرار گرفتید، پول را انتخاب کنید. پس از آنکه سن شما بالا رفت، پول جایگزین جذابیت شما خواهد شد.»

زمانه به دلایل بسیاری عوض شده و ما زنان نیز باید به همراه زمانه تغییر کنیم. این همان چیزی است که این کتاب به شما ارزانی می‌کند، نقشه‌ای برای تغییر. اگر معتقدید که بهترین راهبرد مالی این است که تا روز مرگ یک مرد نان‌آور شما باشد، در این صورت آرزو می‌کنم که عاقبت به خیر شوید. برای بقیه زنهایی که آماده‌اند تغییراتی در زندگیشان به وجود آورند و کنترل بیشتری روی زندگیشان داشته باشند و آماده‌اند تا اقدامی عملی کنند، راه دیگری را پیشنهاد می‌کنم.

خانواده

برخی از ما از این موهبت برخوردار هستیم که می‌توانیم روی ثروت خانواده‌هایمان حساب کنیم تا طی سالیان دراز پشتیبان مالی ما باشند. ولی مسلماً این تعداد در اقلیت هستند. بسیاری از دوستانم، به جای تکیه بر خانواده‌هایشان، در حال حاضر باید از آنها نگهداری کنند. یکی از دوستان من مادر بیمارش را به خانه برده چون نمی‌توانست از خودش نگهداری کند و اکنون او خرج مادرش را به دوش می‌کشد. نه تنها نگهداری از مادرش بسیار پرهزینه است، بلکه مقدار قابل توجهی از درآمد شغلی‌اش را هم از دست داده چرا که او باید از کارش بزند تا از او نگهداری کند.

دوست دیگرم در حال حاضر ماهیانه مبلغ ۸۰۰۰ دلار به خانه سالمندان می‌پردازد تا از مادرش نگهداری کنند. او هرگز برنامه‌ریزی نکرده بود تا در چنین شرایطی قرار بگیرد.

اخیراً زنی در شهر اسکاتزویل پس از فوت مادرش، خانه خانوادگی‌اش را به ارث برد. مشکل او این بود که پدر و مادرش به مدت ۳۰ سال در آن خانه زندگی کرده بودند و در این مدت، مبلغ گزافی به قیمت آن خانه اضافه شده بود که آن زن علاوه بر خانه، بدهی سنگین مالیاتی سالهای گذشته را نیز به ارث می‌برد. آن زن قدرت مالی نداشت که مالیاتهای عقب افتاده آن خانه را بپردازد، لذا مجبور شد که خانه را بفروشد تا مالیاتهای آن را بپردازد و تقریباً پولی از این میراث برای او باقی نماند.

یک واقعه دیگر را در اینجا مطرح می‌کنم که زنی به نام سوزان برایم تعریف کرده و درحقیقت هر روز بیش از پیش شایع می‌شود. پدر سوزان در طول عمر خود مقادیر قابل توجهی دارایی در مستغلات، کسب و کارها و سهام بورس جمع‌آوری کرده بود. مادر سوزان درگذشت و پدرش دوباره ازدواج کرد. سرانجام پدرش بیمار شد و در مدتی که او در بیمارستان بود و عنقریب بود که بمیرد، همسر جدید او وصیت‌نامه او را تغییر داد و کاری کرد که همه دارایی شوهرش به خانواده خودش تعلق بگیرد. او سوزان و برادر و خواهرش را کاملاً از وصیت‌نامه حذف کرد. هنگامی که پدر سوزان درگذشت، سوزان از ما ترک پدر ثروتمند خود هیچ نصیبی نبرد.

منظور من از ذکر این مثالها این نیست که انگشت روی همه مواردی بگذارم که ممکن است منجر به عواقب منفی شوند. حرف من این است که چقدر ضرورت دارد که منتظر هر اتفاق غیرمنتظره‌ای باشید. و می‌خواهم شما را تشویق کنم که با خودتان روراست باشید و ببینید درباره

آینده مالی خود به چه کسی یا به چه چیزی می‌توانید تکیه کنید. وقایعی که درون شرکتها و حکومت‌ها در جریان است، دلایل دیگری را آشکار می‌کند که چرا تکیه شما به خانواده خود برای حمایت مالی ممکن است مناسب‌ترین انتخاب نباشد.

شرکت یا حکومت

شماره ۳۱ اکتبر سال ۲۰۰۵ مجله تایم، ماجرای مهمی را تحت عنوان «تاراج بزرگ بازنشستگی» مطرح کرد. عنوان فرعی این ماجرا چنین است: «میلیون‌ها آمریکایی که تصور می‌کنند با منافع خوبی بازنشسته خواهند شد، سخت در اشتباه هستند. چگونه شرکتها با کمک کنگره جیب مردم را خالی می‌کنند.» این مقاله توضیح می‌دهد که چگونه شرکت‌های آمریکایی حقوق بازنشستگی کارکنان خود را بالا کشیده و یا به معنی ساده‌تر دزدیده‌اند. قوانین دولتی به شرکتها امکان داده‌اند که به سادگی از زیر بار تعهداتی که در قبال کارکنانشان به عهده گرفته‌اند تا در سالهای بازنشستگی به آنها بیمه درمانی و حقوق بازنشستگی پرداخت کنند، شانه خالی کنند.

این مقاله تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: «تحقیقات مجله تایم به این نتیجه رسیده است که خیلی زودتر از آنکه آمریکاییهای شاغل امروزی به سن بازنشستگی برسند، خط‌مشی بیمه‌ای کنگره که از منافع خاص شرکتها در قبال کارکنانشان حمایت می‌کند به آنها اجازه می‌دهد که میلیون‌ها آمریکایی مسن‌تر را به دامان فقر بکشاند که اکثریت آنها زن هستند؛ و میلیون‌ها آمریکایی دیگر را به لبه پرتگاه فقر کشانده و سالهای بازنشستگی آنان را به دورانی تبدیل کرده که باید دست نیاز به سوی دیگران دراز کنند، و البته که ثروتمندان از این امر مستثنا هستند.» پس از خواندن این مقاله، چیزی که توجه مرا جلب کرد این بود.

نویسنده مقاله پنج تحقیق موردی را مطرح می‌کند که چگونه مردم قربانی این ماجرا شده و مشکل حقوق بازنشستگی دارند. همه افراد این پنج مورد زن هستند. حقوق یک پیرزن ۶۹ ساله که ۱,۲۰۰ دلار بوده قطع شده است. این حقوق به خاطر شوهرش به او پرداخت می‌شده که در زمان حیات شاغل بوده است. امروز این پیرزن قوطی‌های آلومینیومی جمع‌آوری کرده و آنها را می‌فروشد و از این رهگذر ماهیانه ۶۰ دلار به دست می‌آورد تا از گرمی‌نگی نمیرد.

زن ۶۰ ساله دیگری به مدت ۳۵ سال در شرکت پولاروید کار می‌کرده است. او کارش را از کارمندی بایگانی شروع کرده و سرانجام عضو هیئت مدیره اجرایی شرکت می‌شود. او در سالهایی که شاغل بوده در برنامه خرید سهام توسط کارمندان شرکت کرده و عضو این برنامه می‌شود و ۸ درصد از حقوق خود را صرف پرداخت حق عضویت خود می‌کند به این امید که پس از فروش این سهام در زمان بازنشستگی، هزاران دلار به دست بیاورد. به دلیل تصمیمات ضعیف کاری و دخالت کنگره، ارزش سهام شرکت تنزل کرده و این پیرزن مبلغی در حدود ۱۰۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ دلار از دست می‌دهد. از همه مهمتر آنکه و انتظار داشت که دهها هزار دلار از پرداخت‌ها و منافع حقوق بازنشستگی دریافت کند. پس از تمام کشمکش‌ها و درگیری‌ها، او فقط و فقط یک بار یک چک به مبلغ ۴۷ دلار دریافت کرده است و بس.

پنج زنی که در این مقاله شرح آنها رفته همگی فکر می‌کردند که در سالهای بازنشستگی از لحاظ مالی تأمین خواهند شد و آنها اکنون با فقر روبه‌رو هستند. این بسیار زشت و تکان‌دهنده است و به نظر نمی‌رسد که در آینده هم هیچ نشانی از احیاء سیستم بازنشستگی وجود داشته باشد. به احتمال زیاد این مسئله به زودی از خاطر‌ها محو خواهد شد.

و این تنها برای زنها اتفاق نمی‌افتد، بلکه شامل تعداد بی‌شماری از شوهرها و

اعضای خانواده‌ها نیز می‌شود. این بحران مخصوص جنسیت خاصی نیست. بنابراین، مجدداً خاطر نشان می‌کنم اگر برای رگ حیاتی مالی خود روی شوهر یا خانواده خود حساب می‌کنید، این مشکلات را نیز در نظر داشته باشید.

دولت. تا آنجایی که به دولت مربوط می‌شود، نظام تأمین اجتماعی و نظام خدمات درمانی هر دو اساساً ورشکسته هستند و بعید به نظر می‌رسد که روزی قادر باشند که این مشکل را حل کنند. تحقیقات بسیاری نشان می‌دهند که مردان و زنان در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ سالگی به خوبی می‌دانند که این احتمال وجود دارد که پس از بازنشستگی، تأمین اجتماعی و خدمات درمانی برای آنها وجود نداشته باشد. همان طور که در رابطه با برنامه بازنشستگی دولت قادر نیست که به تعهدات خود در قبال آنانی که در طول زندگی کاری خود به تأمین اجتماعی و خدمات درمانی کمک شایانی کرده‌اند، عمل کند.

انتخاب با شماست

بنابراین مرد، خانواده، شرکت یا دولت همواره در آینده وجود خواهند داشت فقط نمی‌توان روی آنها حساب کرد. من شخصاً کل آینده مالی‌ام را روی چیزی که هیچ تضمینی برایش وجود ندارد سرمایه‌گذاری نمی‌کنم. روشن است که تنها یک تصمیم‌گیری باقی می‌ماند. آیا به دنبال استقلال مالی یا وابستگی مالی برای خودم باشم؟ این یک انتخاب آگاهانه است. اگر وابستگی مالی را انتخاب کنید، در آن صورت بدانید که با این تصمیم موافقت می‌کنید که به شخص دیگری اجازه بدهید تا مسئول رفاه مادی شما باشد و عواقب خوب یا بد آن را نیز می‌پذیرید. از طرف دیگر، چنانچه استقلالی مالی را انتخاب کردید، آنگاه شما آزادی درازمدت را به آسایش کوتاه مدت ترجیح داده‌اید. شما آگاهانه از

همان آغاز، راه سخت‌تر را انتخاب می‌کنید تا در آینده راه آسانتر و پرمفعت‌تر را در پیش‌رو داشته باشید، راهی که اکثر زن‌ها از آن روگردان هستند.

اطمینان دارم هر زنی که حقیقتاً متعهد شود تا کنترل زندگی مالی خود را به دست بگیرد، موفق خواهد شد. این کاری است که بسیاری از زن‌ها همه روزه آن را انجام می‌دهند.



این کتاب درباره استقلال مالی است، چرا که معتقدم کلید آزادی زنان قبل از هر چیز دیگری در آزادی مالی آنها نهفته است.

